

نوشته‌ی: سام وپ

برگردان: هما احمدزاده

حرکت از نو (بخش نخست)

گزارش به کمیته‌ی ملی - نوامبر ۲۰۰۷

به نشست کمیته ملی خوش آمدید. مجبور نیستم بر اهمیت این گردهم‌آیی، آن‌هم در آستانه انتخاباتی که می‌تواند سیاست آمریکا و جهان را برای سال‌های آینده تغییر دهد، تاکید کنم. پرسش اساسی مدنظر کمیته‌ی ملی به این شرح است: آیا ما وارد مرحله‌ی تازه‌ای از مبارزه در کشور می‌شویم که در آن هم‌گرایی و تعامل رویدادهای سیاسی، جنبش‌ها و روندهای دارای ماهیت آجل و میان‌مدت با امکان هدایت مبارزه‌ی طبقاتی به مسیر سیاسی جدیدی در کوتاه و میان‌مدت است؟ و به زبان دیگر، آیا ما داریم از یک مرحله‌ی مبارزه به مرحله‌ی دیگری از مبارزه وارد می‌شویم؟ آیا ما از مبارزه علیه راست‌های افراطی، که بیش از ربع سده سلطه‌ی خود را بر سیاست کشور اعمال کرده‌اند، به مرحله‌ی تازه‌ای وارد می‌شویم که چالش آن عبارت از محدودکردن بنیادی قدرت شرکت‌هاست؟

چگونگی پاسخ ما به این پرسش - ما به صورت جمعی و هوشیارانه به آن پاسخ می‌دهیم - تاثیر عمده‌ای بر آن‌چه ما در طول سال آینده و سال‌های بعد انجام می‌دهیم، خواهد داشت. من فکر می‌کنم ما در آستانه‌ی مرحله‌ی تازه‌ای از مبارزه قرار داریم که می‌تواند تعادل قوارانه به‌طور جهشی و زودگذر، بلکه به شکل قطعی و مستمر به نفع طبقه‌ی کارگر و مردم دگرگون‌کند. در حال حاضر این امر هنوز چندان واقعی نیست، اما نادیده گرفتن امکانات لحظه‌ی موجود می‌تواند، اشتباه باشد. درعین حال ما نه مایل هستیم درباره‌ی این روند اغراق کنیم (و با انجام این کار خود را در جهت استراتژیکی و تاکتیکی رو به جلو فرض کنیم) و نه می‌خواهیم آن را دست‌کم بگیریم. البته آسان‌تر است که برای آن اهمیتی قایل نشویم. بعد از سال‌ها مبارزه‌ی تدافعی، یک حالتی از انتظارات فروکش کرده شایع شده بود و تصور موفقیتی که در آن جنبش به رهبری طبقه‌ی کارگر شرایط، زمان عمل و دستور کار مبارزه را تعیین کند، مشکل بود. در آغاز انتخابات ۲۰۰۶، این حالت، اگرچه به کلی از بین نرفت، اما فروپاشی را آغاز کرد و در واقع از آن زمان این

حالت به روش‌هایی آسیاب‌های نوینی برای آردکردن در گردش حوادث تعبیه کرده است. با وجود نتیجه‌ی انتخابات ۲۰۰۶، بوش به هیچ‌وجه، چه در افزایش اعزام نیرو به عراق و تهدید ایران به حمله‌ی نظامی، و چه در مقاومت در برابر هر محدودیتی علیه قدرت ریاست جمهوری او، از شاخ و شانه کشیدن دست بر نداشته است. بوش در عین حال دست به زیر چانه به تماشای میلیون‌ها مردمی که در صف از دست‌دادن خانه و شغل خود ایستاده‌اند، نشسته است. او در مقابل نژادپرستی که آمریکاییان آفریقایی‌تبار را هدف قرار داده و در برابر رفتار حیوانی در اخراج مهاجران، سکوت اختیار کرده است. وی هم‌چنین طرح‌های بیمه‌ی بهداشت کودکان را وتو و از دادستان کل غیرقابل دفاع خود، دفاع کرد. اگر این رفتار به اندازه‌ی کافی بد نبود، بدتر آن که اکثریت دموکرات‌کنگره هم نتوانسته‌اند، به قول‌های خود عمل کنند و از این رو، شکاکان، بدبینان و چپگرایان جنبش ما نسبت به چشم‌اندازهای تغییر متری بسیار مشکوک شده‌اند...

این واقعیت‌های سخت را نمی‌توان فوری رفع کرد، اما هیچ‌کدام از آن‌ها اجازه ندارند به دلخواه خود ماهیت چگونگی لحظه‌ی سیاسی پیچیده را تعریف کنند.

لازم به ذکر نیست، کمونیست‌ها باید به تشخیص الگوهای جامع‌تر در انبوه بی‌نظم حوادث روز به روز قادر باشند و جوانه‌های تازه‌ی مبارزه‌ای را که امکان به هم پیوستن سیاست‌ها را در راستای خطوط متری فراهم می‌آورد، پرورش دهند.

از دست دادن قدرت و برتری (ماهیت این مرحله‌ی انتقال چیست؟)

جناح راست که برای ربع سده بر زندگی سیاسی کشور ما تسلط داشته است، قدرت و برتری خود را از دست می‌دهد. این بلوک قدرت، نماینده‌ی اصلی طبقه‌ی حاکم سرکوبگری بود که از میان یک سری بحران‌ها و شکست‌های امپریالیسم آمریکا در میانه‌ی دهه‌ی هفتاد سربلند کرد. اگرچه رهبران هر دو حزب بر اتخاذ این سیاست‌ها مهر تایید زدند، اما این جناح راست افراطی بود، که در حزب جمهوریخواه و دولت فدرال غلبه کرد و پا به صحنه گذاشت و فضای استبدادی و ارتجاعی حاکم را به وجود آورد. اگر بتوان انتخاب رونالد ریگان در ۱۹۸۰ را حاکی از بالا آمدن این نیروی خشن و سرکوبگر قلمداد کرد، ادامه‌ی سلطه‌ی سیاسی جناح راست طی دو دهه‌ی بعد، به یورش و حشیانه تداوم بخشید.

راست افراطی با استفاده‌ی گستاخانه و آشکار از قدرت حکومتی تاثیر عمیقی بر سیاست، اقتصاد و فرهنگ گذاشته است. تعادل قدرت جهانی به نفع سرمایه‌داری به هم خورده است و سود، ثروت و قدرت طبقه‌ی حاکم با تضعیف ظرفیت‌های سیاسی و سازمانی کارگران و سایر جنبش‌های دموکراتیک، حرف اول را می‌زند. روش قدیمی کینزی انباشت سرمایه و کنترل

قدرت کارگران، که ریشه در نیو دیل^(۱) داشت و تا اندازه‌ای بر اساس سازش طبقاتی و تعهد اجتماعی سازمان می‌یافت، جای خود را به ورش‌جدیدی از شبکه‌ی تولید انعطاف‌پذیر در معیار جهانی، تخریب اتحادیه‌ها، مقررات‌زدایی، کارگر ارزان، تورم محدود، کوچک‌کردن و خصوصی‌سازی بخش دولتی، و غالب‌شدن بخش مالی داد. در نهایت فرصتی را پدید آورد که اقتصاد دنیای سرمایه‌داری رشد کند و امپریالیسم آمریکا غلبه‌ی جهانی خود را بازسازی کند.

البته این تهاجم جناح راست عواقب ناخواسته‌ای هم به دنبال داشت. تناقض‌های شرایط جدید اقتصادی، عدم ثبات و تورم شدید بازارهای مالی و بورس امواج خود را به اقتصاد جهان فرستاد. این امر به تبعیض‌های درآمدی، نژادی و جنسیتی آشکار در داخل کشورها و مناطق به شدت دامن زد. این در حالی بود که از قدرتمندی و رشد پایدار مورد انتظار خبری نشد. علاوه بر آن، رقابت ژئوپلیتیک بر سر مواد خام (به‌خصوص نفت) و دامنه‌ی نفوذ (به‌خصوص در خاورمیانه و آسیای مرکزی) بین کشورهای مهم سرمایه‌داری، شدت بیش‌تری گرفت و به شکل‌گیری رقبای جدید اقتصادی و قدرت‌های منطقه‌ای به تقریب در همه‌ی قاره‌ها منجر شد. چین به سرعت به خطری بالقوه برای هژمونی امپریالیستی آمریکا تبدیل شد و این دوره، مقاومت به تقریب در هر گوشه از جهان - به‌خصوص در آمریکای لاتین - برانگیخته شد.

در چنین شرایط آشفته‌ای بود که آخرین و خطرناک‌ترین نماینده‌ی جناح راست افراطی و نظامی‌گرا یعنی دارودسته‌ی بوش وارد بازی شدند. این هیات حاکمه، با استفاده‌ی نابخردانه از قدرت، تصمیم گرفت که نظمی ایجاد کند و هر مانعی را بر سر هژمونی امپریالیسم آمریکا، چه در داخل و چه در سطح جهانی از میان بردارد؛ اما بلوک سیاسی وی، با گذشت نزدیک به هشت سال، آبرو باخته و با کاهش حمایت مردم روبه‌رو شده و کنترل وی بر کنگره نیز در حال سقوط است و برنامه‌اش برای تعیین تکلیف دایمی در سیاست داخلی و جهانی نقش بر آب شده است.

می‌توان در سقوط هیات حاکمه‌ی بوش، مرثیه‌ی تدفین تمامی پروژه‌های جناح راست را شنید و تضعیف بیش‌تر امپریالیسم آمریکا را مشاهده کرد. البته به این معنا نیست که هیات حاکمه‌ی بوش «ببر کاغذی» و یا امپریالیسم مهره‌ی سوخته است و یا این که افراطیون جناح راست ساکت خواهند نشست. هیات حاکمه نوک حمله را علیه ایران برگردانده است و باید خطر این حکومت مستبدانه را بسیار جدی گرفت. کاندیداهای مطرح جمهوری خواهان از دسته بوش

۱- «New Deal» تدابیری که هیات حاکمه‌ی روزولت برای احیای اقتصاد و تامین اجتماعی

برای غلبه بر بحران ۱۹۳۰ اتخاذ کرد.

- ریگان هستند و جیولیانی (Giuliani) از همه‌ی آنها خطرناک‌تر است. باید دانست که هنوز منابع مالی و امکانات نیروی نظامی امپریالیستی آمریکا بسیار نیرومند و قوی است. مقابله‌ی مردم: با حرکت‌های اولیه جریان راست افراطی، جنبش گسترده‌ای به رهبری کارگران، حتا در همان سال‌های اول ریاست جمهوری ریگان، شکل گرفت و دست به مقاومت زد. فعالیت‌ها مختلف بود، اگرچه حرکت‌ها بیش‌تر شکلی تدافعی داشت ولی موفقیت‌ها کم بود و وحدت ناکافی و درک عمومی از ماهیت مبارزه محدود بود.

اما در طول یک ربع سده، این ائتلاف شکننده تجربه کسب کرد و شکل و ساختارهای جدیدی از اتحاد عمل در آن ظهور یافت. آگاهی سیاسی مردم تعمیق پیدا کرد و بخش گسترده‌ای از مردم آمریکا را دربر گرفت و نیروی کاری به صورت یک نیروی پایدار، متحد و با افقی روشن، از آن میان سر بلند کرد که از روزهای تشکل در پی‌آی او دیده نشده بود. به تقریب همه‌ی سازمان‌ها و جنبش‌ها دست به بازسازی توانایی‌های سازمانی و سیاسی خود زدند. در حالی که هسته‌ی مرکزی این تحول جنبش طبقه‌ی کارگر است، ستم‌دیدگان از نژادپرستی، زنان و جوانان، فعالان جدید اجتماعی، کانون‌های وکلا و سایر جنبش‌ها، گاهی به صورت بسیار چشم‌گیر در صحنه‌ی مبارزه حضور یافتند. برای مثال حرکت‌های اولیه صلح علیه حمله به عراق، و یا راه‌پیمایی اخیر مهاجران و متحدان آن‌ها می‌باشد. در طول زمان، این ائتلاف متنوع از منظر سیاسی، هرچند نه از نظر سازمانی، حول خواسته‌ی مشترکی مبنی بر شکست قاطعانه‌ی جناح راست، با هم یکی شد و به آرزویی طولانی در انتخابات سال گذشته جامه‌ی عمل پوشاند. پیروزی در انتخابات نه تنها کنترل‌کنگره را به دست دموکرات‌ها داد، بلکه منجر به برداشتن گام‌های بلندتر مردم شد و زمینه را برای جنبش‌های مردمی به رهبری کارگران آماده کرد. این واقعه حاکی از آغاز مرحله‌ی جدیدی از مبارزه بود.

مبارزه بین نو و کهنه: در اطراف خود تصورات و واقعیت‌هایی را در رقابت می‌بینیم که حاکی از برخورد بین دو مرحله از مبارزه است: یکی انرژی صرف می‌کند که غالب باقی بماند و دیگری تلاش می‌کند که غالب شود. در مرحله‌ی قدیمی، تسلط یافتن با زور ابزار مورد علاقه‌ی سیاست خارجی بود. در مرحله‌ی جدید، همکاری، چندسویگی، دیپلماسی و راه‌حل‌های صلح‌جویانه دارند پا می‌گیرند. در مرحله‌ی قدیمی، دولت زمانی بهترین بود که کم‌تر حکومت کند، در مرحله‌ی جدید، دولت یک ناظر لازم برای آموزش عمومی، بازنشستگی، مراقبت‌های بهداشتی، خانه‌سازی و تامین عدالت است. در مرحله‌ی قدیمی، گفته می‌شد که بازار خود تنظیم‌گر، کارا و توزیع‌کننده‌ی عادلانه‌ی ثروت است. در مرحله‌ی جدید، گفته می‌شود که

عملکرد بازار به نفع شرکت‌های بزرگ، دامن‌زننده‌ی نابرابری‌ها، بی‌اعتنا به محیط زیست و به طور قابل توجهی دچار شکست‌های پیاپی بوده است.

در مرحله‌ی قدیمی، عدم برابری درآمد خوب و طبیعی بود، در مرحله‌ی جدید، پولداران و ثروتمندان میزان بیش‌تری از مالیات را باید پردازند، حقوق و مزایای پرداختی به مدیران ارشد شرکت‌ها نجومی و غیرقابل قبول است و دستمزد برای زیستن یک حق مسلم انسانی است. در مرحله‌ی قدیمی، توافق‌نامه‌ی واشنگتن بر سیاست‌های تجاری تسلط داشت و «جهانی‌سازی» ورد زبان بود، در مرحله‌ی جدید، توافق بر وجود شکاف عظیم و جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه با مقاومت شدید در چهارگوشه‌ی دنیا مواجه است. در مرحله‌ی قدیمی، دکترین و عمل نولیبرالیسم در سطح دولت و شرکت‌ها با هدف به دست آوردن دوباره‌ی قدرت طبقاتی و سودآوری، مقررات‌زدایی از بازارها، نابودی بخش‌های دولتی، ایجاد تسهیلات برای جهانی‌شدن سرمایه، پایین آوردن سطح زندگی، نابودکردن همبستگی طبقاتی و اجتماعی، حاکم و الگوی اقتصادی و سیاسی آن عبارت از تغییر ساختار در نقش و عمل دولت بود. در مرحله‌ی جدید چالش با آن الگو، در حال اوجگیری است، هرچند که هنوز تعریف مبهمی دارد.

در مرحله‌ی قدیمی، جناح راست احساسات مردم را بر اساس نژادپرستی، مردسالاری، ضدیت با مهاجران و ترویج نفرت بین آن‌ها تحریک می‌کرد. در مرحله‌ی جدید، چنین چیزهایی کم‌تر مورد قبول واقع می‌شود و با مقاومت‌های جدیدی روبرو است (شاید بهترین شاهد آن واکنش شدید علیه بی‌عدالتی نژادی در ژنای، لوئیزیانا باشد).

در مرحله‌ی قدیمی، بیل اوریلی و شان هایتی اخبار تلویزیون‌های کابل را به خود اختصاص می‌دادند، در مرحله‌ی جدید آن‌ها حریف‌های ارزشمندی چون کیت البرمن، جان استوارت، تاویس اسمیلی، استیون کلبرت و رزی ادونل دارند. در مرحله‌ی قدیمی، هشدار تغییرات آب و هوایی به خاطر مخالفان سازمان داده‌شده در جناح راست با شک و تردید روبه‌رو می‌شد، در مرحله‌ی جدید، ال‌گور برای فعالیتش در زمینه‌ی گرمایش زمین، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل می‌شود. در مرحله‌ی قدیمی، اینترنت و سایر سازمان‌ها یا منابع خبری آن لاین حضوری جدی نداشت، در مرحله‌ی جدید، تمام این‌ها نقش مهمی را در صحنه‌ی سیاسی اجرا می‌کنند. در مرحله‌ی قدیم ایده‌ی یک «برنامه مردمی» رویایی برای متفکران خوش‌بین بود، اما در مرحله‌ی جدید این چیزی محسوب می‌شود، که برای آن می‌توان جنگید و حتا پیروز شد. در مرحله‌ی قدیمی که گفته شد، نمایندگان حزب دموکرات برای این‌که بتوانند امتیاز رای به دست بیاورند و پایگاه رای‌دهندگان خود را بیش‌تر کنند، باید راست بزنند. در مرحله‌ی جدید کاندیداهای حزب

دموکرات با چنین تاکتیک‌هایی به خود و رای‌دهندگان بالقوه‌ی خود آسیب می‌رسانند. نه، به ۱۹۹۲: ساده است که به نقاط مشترک بین انتخابات در پیش و انتخابات ۱۹۹۲ اشاره کنیم که بیل کلینتون را به کاخ سفید آورد. ولی بهتر است از تفاوت‌ها صحبت کنیم. در آن زمان، توافق بین اصول جناح راست و نئولیبرالیسم هنوز نامشخص بود. بیش از ۵۰ درصد از رای‌دهندگان نمی‌توانستند بین جرج بوش و راس پروت تصمیم بگیرند. طبقه کارگر هنوز در سایه فرهنگ جنگ سرد به سر می‌برد. جریان‌های مستقل و مترقی سیاسی، از جمله در حزب دموکرات، رشد چندانی نداشت. جنبش حقوق آمریکای لاتین تبار و دیگر مهاجران هنوز به یک قدرت سراسری قدرتمند نشده بود و تجربه‌ی زندگی و درک سیاسی ده‌ها میلیون نفر از مردم حتا شباهتی به امروز نداشت.

شاید لازم به گفتن نباشد، ما از مرحله‌ی غیرانقلابی وارد مرحله‌ی انقلابی نمی‌شویم، اما مرحله‌ی دوم می‌رود که آغاز شود، به گفته‌ی لنین: «زمانی که روبنای قدیمی از بالا به پایین ترک می‌خورد، زمانی که حرکت سیاسی آزاد در طبقات و توده‌هایی که برای خود روبنایی جدید می‌سازند، به یک واقعیت کامل تبدیل می‌شود. لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی» با چنین نشانه‌هایی است که روند آغاز به حرکت کرده و جنبشی با دامنه و پتانسیل بسیار زیاد در حال شکل گرفتن است. این که این مرحله سرشار از تردید و سرخوردگی است جای تعجب نیست. دوره‌ی انتقالی بنا بر ماهیتش عوامل گذشته و آینده را درهم می‌بافد. این راه نه هموار است و نه برنامه‌ریزی شده، منطق و تاریخ دو چیز متفاوت بوده و هستند.

هنوز آن‌طور که انتظار می‌رود، انتقال اجتماعی مطمئنی جامه‌ی عمل به خود نپوشانده است. این می‌تواند به علت ضعف جنبش و یا شتاب علیه نیروهای ارتجاعی قدرتمند باشد (یا به احتمال قوی به هر دو علت) و این دگرگونی‌ها نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر و مستقیم تشدید تضاد بین نیروها و روابط تولیدی نیست. آن‌ها را سیاست به پیش می‌برد و شامل عواملی خود به خودی است. اما هم‌زمان، این تضادها و فرآیندها عینی است که ویژگی‌های صحنه، سناریو، بازیگران و تاثیرات شگفت‌انگیز نمایشی را رقم می‌زنند که به وسیله‌ی مردم آفریده می‌شود.

اگرچه هیچ جنبش واقعی بدون تلاطم‌های خود به خودی صورت نمی‌گیرد، اما توده‌های مردم نیز نمی‌توانند بدون رهبری مترقی و چپ‌گرا ظرفیت‌های کامل خود را تشخیص دهند. برای مثال خیزش توده‌ای در دهه‌ی ۱۹۳۰ و ۱۹۶۰، از نظر روابط سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی دارای جهت‌گیری مترقی بود، زیرا عنصر رهبری را با حرکت خود به خودی توده‌ای ترکیب کرده بود. جنبش‌ها در هر دو این دوران‌های اوج‌گیری، تمامی امتیازات درخواست شده را

از طبقه‌ی حاکم گرفتند و دموکرات‌ها به پیروزی بزرگی در انتخابات رسیدند.

انتخابات ۲۰۰۸: همه‌ی مبارزات دارای اهمیت یک‌سان سیاسی نیست. بعضی اثر کمی بر چشم‌انداز سیاسی می‌گذارند و برخی آن را به‌طور گسترده‌ای زیر و رو می‌کنند. شکست قطعی حزب جمهوریخواه در سال آینده از نوع دوم است. درست همانند انتخابات در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۶۴، پیروزی بزرگ در انتخابات ۲۰۰۸ می‌تواند چشم‌انداز سیاسی و تعادل بین نیروهای سیاسی را در جهت مثبت تغییر دهد و با نیرو و اعتماد به نفسی تازه، امید به جنبش‌های مردمی با رهبری کارگران برانگیزد و زمینه را برای پیشرفت و اصلاحات بنیادی آماده کند. و مهم‌تر این‌که، شکست جناح راست نه تنها ارتجاعی‌ترین بخش طبقه‌ی سرمایه‌دار، بلکه کل طبقه‌ی سرمایه‌دار را تضعیف می‌کند.

پس این انتخابات را نباید به سطح مبارزه‌ای بین جمهوریخواهان و دموکرات‌ها و یا بین دو جناح از طبقه‌ی حاکم، یکی ارتجاعی و دیگری میانه‌روتر و واقع‌بین‌تر تقلیل داد.

پاکسازی فضای سیاسی: آیا پاکسازی سیاسی به وسیله‌ی حزب دموکرات می‌تواند تمامی مسایل جامعه را حل کند؟ به هیچ وجه - چرا ما باید این‌طور فکر کنیم؟ اما این به جنبش مردمی به رهبری کارگران اجازه می‌دهد که در شرایط بهتری برای خواسته‌های فوری و عمق بخشیدن به مرحله‌ی جدید، مبارزه کند و بجنگد. همان‌طور که هیچ راهی به سوسیالیسم نیست که از مرحله‌ی مبارزه‌ی ضد شرکتی نگذرد، هیچ راهی به مرحله‌ی مبارزه‌ی ضد شرکتی نیست که از مبارزه‌ی انتخاباتی ۲۰۰۸ عبور نکند. شاید این هدف سیاسی برای برخی زیادی سخت باشد، اما باور دارم که اگر ما باید چیزی از سده‌ی بیستم یاد بگیریم این است که مبارزه‌ی طبقاتی از فازها و مراحل مختلفی می‌گذرد و جنبش با نفی این واقعیت خطر بزرگی را برای خود می‌خرد.

اجازه دهید این بحث را با گفته‌ای از لنین به پایان برسانم: «یک سوسیال دموکرات، هیچ‌گاه حتماً برای لحظه‌ای، نباید فراموش کند که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه... بورژوازی و خرده بورژوازی برای رسیدن به سوسیالیسم اجتناب‌ناپذیر است. در این شکی نیست. به همین دلیل وجود حزبی جداگانه، مستقل و طبقاتی سوسیال دموکرات ضرورت مطلق دارد. این منطق حکم می‌کند که خصلت موقت تاکتیک مبارزه‌ی مشترک با بورژوازی درک شود و وظیفه‌ی مراقبت دقیق از "متحدانی که انگار دشمن ما هستند" و ... نتیجه گرفته شود. در این‌ها نیز شکی نیست. اما این مضحک و ارتجاعی است اگر به این استنباط برسیم که باید این وظایف اگرچه گذرا و موقتی، اما حیاتی و با اهمیت در شرایط موجود را فراموش کنیم و نادیده بگیریم و یا به آن بی‌توجهی کنیم. مبارزه علیه خودکامگی یک وظیفه موقت و گذرای سوسیالیست‌هاست، اما

نادیده گرفتن و فراموش کردن این وظیفه می‌تواند معادل خیانت به سوسیالیسم و خدمتی به مرتجعان باشد.» (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی).

جنبش ناهمگون: ما نباید کتمان کنیم که ائتلاف برای به شکست کشاندن راست، نیروهای ناهمگونی را در برمی‌گیرد. بهتر است نیروهای مترقی و چپ این را آویزه‌ی گوششان کنند که مبارزه‌ی خالص در هیچ مرحله‌ای وجود ندارد. هر جنبش توده‌ای دارای روندها و گرایش‌های متفاوت است. داشتن یک پلاتفرم سیاسی مشترک به معنای داشتن دیدگاه سیاسی مشترک نیست. در واقع در ائتلاف گسترده و مرکب از طبقات سیاسی متفاوت، روابط همراه با رقابت و همکاری است. هر بخش تلاش می‌کند دیدگاه خود را ارتقا دهد و بر کل مبارزه تأثیر بگذارد، اما به صورتی که اتحاد در ائتلاف بزرگ از بین نرود و این تلاش بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود تا جنبش گسترده‌تر و متنفذتر شود. آیا ما این را در جنبش صلح ندیده‌ایم؟

بنابراین حفظ و عمق بخشیدن به اتحاد همان قدر که هنر است، دانش نیز هست و شاید هم بیش‌تر هنر باشد تا دانش. اما هرچه باشد، چیزی است که همه ما باید در مبارزه پیش‌رو آن را مهم بدانیم. انتخابات پیش‌رو آزمایشگاهی است برای تکمیل این باهم‌بودن، برای ایجاد ترکیبی از نیروهای سیاسی ناهمگون که جمع شده‌اند تا جناح راست را شکست دهند و هر کدام دیدگاه‌ها و منابع مشخص خود را به همراه می‌آورند. از دیدگاه جنبش مترقی و چپ، بیش‌ترین عامل آزاردهنده در این ترکیب، حزب دموکرات است که حزبی طبقاتی است. این حزب توانایی آن را ندارد که همواره دموکراتیک باقی بماند و گرایش آن بر اصلاحات تدریجی و جزئی است. این حزب نه تمایلی به تشویق ابتکار عمل مستقلانه مردم دارد و نه تمایلی به زیرپا نهادن سود سرمایه. حزب مخالفی با امتیاز دادن به مردم ندارد، اما می‌خواهد که این امتیازها محدود بماند. حزب دموکرات در انتخابات ۲۰۰۸ سعی خواهد کرد دامنه‌ی مباحثات و بیانیه‌ها و هم‌چنین تأثیر مردم‌کف شهر و نیز سازمان‌های مردمی در فرآیند انتخابات را کاهش دهد. از سوی دیگر، این تنها ابزار انتخابات است که در این لحظه می‌تواند راست‌های افراطی را شکست دهد. کاش حزب سیاسی مستقل و قوی با رهبری نیروهای مرکزی جنبش مردمی وجود داشت، اما حالا که نیست، ما انتخابی جز پذیرفتن واقعیت نداریم.

پس رفتار ما نسبت به حزب دموکرات در انتخابات پیش‌رو چه باید باشد؟ ما از یک طرف، نباید به دام سیاستی بیفتیم که نفرت مساوی از هر دو حزب را بیان می‌دارد. این روش برخورد هم درست نیست که نامزدهای حزب دموکرات را هر که هست محکوم کنیم و یا طوری رفتار کنیم که انگار مهم نیست چه کسی برنده شود. از طرف دیگر، ما نباید در نقد نامزدهای حزب

دموکرات کوتاهی کنیم، بلکه باید به جای آن در یک چارچوب استراتژیک برای شکست جناح راست به نحوی عمل کنیم که نامزدها بتوانند حرکت ترقی خواهانه‌ای را در پیش گیرند. صریح بگویم، من هیچ‌گاه طرفدار این دیدگاه نبوده‌ام که مردم در مورد حزب دموکرات خیال باطلی دارند و این ذهنیت می‌تواند با پیدایش یک حزب تازه عوض شود، اگرچه می‌دانم بسیاری از چپ‌ها آن را قبول دارند. این طرز تفکر ساده کردن مساله‌ای بسیار پیچیده است.

چه کسی مهر خود را بر انتخابات خواهد زد؟ همان‌طور که لنین نظریه‌ی «انقلاب بورژوازی انقلابی است، که تنها منافع بورژوازی را تامین می‌کند» را به نقد کشید، ما هم مخالف آنیم که شکست جناح راست در انتخابات سال آینده تنها به نفع حزب دموکرات و طبقه‌ی سرمایه‌دار است، این شکست به نفع جنبش به رهبری طبقه‌ی کارگر نیز هست - تایید یکی، از اعتبار آن دیگری نمی‌کاهد. در واقع، من حتا گامی فراتر می‌گذارم و می‌گویم پیروزی قاطع در انتخابات بیش‌تر به نفع جنبش طبقه‌ی کارگر و مردم است تا طبقه‌ی سرمایه‌دار. پرسش آن است که پیروزی قاطع یعنی چه؟ پیروزی قاطع می‌تواند به معنای جابه‌جایی در تعادل قدرت در کنگره و کشور به نحوی باشد که جنبش‌های مردمی به رهبری طبقه‌ی کارگر موقعیتی را کسب کنند تا در ۲۰۰۹ و بعد از آن بتوانند یورش خود را آغاز کنند.

برای این‌که این امر صورت بگیرد، سه شرط لازم است: حزب دموکرات باید پیروزی بزرگی در سطح ریاست جمهوری و کنگره به دست آورد. بسیار مهم است که تعداد نمایندگان مترقی در کنگره افزایش یابد. مهم‌ترین از همه، در این پیروزی جنبش به رهبری طبقه‌ی کارگر تاثیرگذار باشد، نه حزب دموکرات و وال استریت. دقیق‌تر بگویم، طبقه‌ی کارگر باید مهر خود را بر فرآیند انتخابات بزند. هر چند تا زمانی که طبقه‌ی کارگر و متحدانش حزب سیاسی مستقل خود را ندارند، این کار آسان نخواهد بود، اما این به شدت نادرست است که استنباط شود، جنبش‌های مردمی به رهبری طبقه‌ی کارگر در عمل هیچ امکان و نفوذ سیاسی ندارند تا مهر روشن خود را بر فرآیند انتخابات و نتایج حاصله و پیامدهای بعدی آن بگذارند. ما نباید از یاد ببریم (و این ساده نیست) که محدودیت‌های سیاسی و دموکراسی در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری و حتا در جامعه‌ای که طبقه‌ی کارگر حزب سیاسی خود را ندارد، قابل انعطاف و شکل‌پذیر است و می‌تواند تا حد رفم‌های بنیادی و ترکیب‌های جدید قدرت سیاسی گسترش یابد. قدرت این محدودیت‌ها را نمی‌توان به‌طور قطعی مشخص ساخت و به تعادل نیروها، و به‌ویژه نیروهای بستگی دارد که در کوران حوادث و موقعیت‌های پیش‌بینی نشده، مهر خود را بر فرآیند انتخابات خواهد گذاشت.

مشارکت مستقیم و فعالانه: بنابراین ائتلاف مردمی به رهبری طبقه‌ی کارگر- و کمونیست‌ها به عنوان جریانی در این ائتلاف - باید در هر مرحله‌ی فرآیند انتخابات فعالانه مشارکت کنند و به این گفت‌وگوی ملی استحکام بخشند. این ائتلاف باید به‌عنوان عاملی مهم چشم به انتخابات مترقی‌ترین نامزدها بدوزد و پلاتفرم سیاسی حزب دموکرات و کاندیداهای آن را شکل دهد. این ائتلاف باید به رای‌دهندگان جدید و کسان بی‌تفاوت مراجعه کند که به رای‌گیری بی‌اعتنا می‌مانند و به ثبت نام و آموزش آن‌ها بپردازد. باید بی‌امان مواضع ارتجاعی نامزدهای جمهوریخواهان را در معرض نمایش بگذاریم. این ائتلاف باید حضور حداکثر رای‌دهندگان را تضمین کند. و این ائتلاف باید منشور و برنامه‌ی کار بعد از انتخابات را مدون کند. برای شکل‌گیری این ائتلاف، جنبش باید از منظر سیاسی نقاط قوتش را به‌طور کیفی ارتقا دهد و گامی حیاتی در راه انتقال به مرحله‌ی جدیدی از مبارزه بردارد. در این لحظه‌ی حساس، این بنیان استقلال سیاسی است. البته برخی خواهند پرسید: این راه، حزب و جنبش را تابع حزب دموکرات نمی‌کند؟ و آیا این تنها یک بدبینی است؟ من این‌طور فکر نمی‌کنم. این دیدگاهی است که وجود دارد و ریشه‌ی واقعی آن در جایگزینی انتزاعی سیاسی و روایت‌های اخلاقی به جای درک واقعی از الزامات ضرور برای حرکت از دوره‌ای با حالت دفاعی در مردم، به مرحله‌ای از مبارزه خواهد بود که پشتمان گرم است. شکست قاطع جناح راست، به کارگران و متحدانش، نسبت به سابق نفوذ و استقلال سیاسی بیش‌تری می‌دهد و برای رسیدن به آن تنها یک راه وجود دارد و آن همان تاکتیک و استراتژی است که بیان شد.

تنظیم اقدامات برای مرحله‌ی جدید از مبارزه: فکر می‌کنم بدون شک ما باید وظایف، تاکتیک، خواسته‌ها و ابتکار عمل‌های خود را دوباره تنظیم کنیم. ما باید به جنبش مردمی به رهبری طبقه‌ی کارگر کمک کرده و آن را هدایت کنیم و توسعه‌ی حرکت‌های مبارزاتی جدید را هرچه بیش‌تر مورد توجه قرار دهیم.

ما این حرکت‌ها را در عملکرد کارگران کرایسلر دیدیم که علی‌رغم فشار شدید کرایسلر و رهبران یوآدبلیو^(۱) تنها حاضر شدند توافق‌نامه‌ای را امضا کنند که به مقدار بسیار اندکی حقوقشان را کاهش می‌داد. ما این جریان‌های تازه را در پاسخ گسترده به ژنا^(۲) و به‌خصوص در جنبش

۱- UAW، اتحادیه کارگران اتومبیل‌سازی

۲- در دسامبر ۲۰۰۶ دانش‌آموز سیاهپوستی در جنا (Jena) روستا شهری واقع در ناحیه مرکزی لوئیزیانا با

۴۰۰۰ نفر جمعیت که ۸۵ درصد آن را سفیدپوستان تشکیل می‌دهند، زیر درختی در حیاط مدرسه نشست

خود به خودی دانشجویان سیاهپوست می بینیم که خود را ادامه دهنده‌ی سنت جنبش اولیه‌ی حقوق مدنی می دانند. ما این حرکت‌ها را در مبارزه‌ی جانانه برای مراقبت‌های بهداشت ملی می بینیم. ما آن را در احساسات ضد جنگ اکثریت مردم آمریکا، و اشکال و نیروهای جدید وارد شده به جنبش صلح می بینیم. ما این حرکت‌ها را در واکنش مسرورانه‌ی طبقه‌ی کارگر به پیام دنیس کوسینیچ^(۱) عضو کنگره می بینیم. هر چند کوسینیچ برنده‌ی مبارزه‌ی نامزدهای جمهوریخواه نمی‌شود، اما این پاسخ مردم عادی نشان می‌دهد که آن‌ها آماده‌اند تا جناح راست را شکست دهند و اصلاحات بنیادینی را پدید آورند که با امتیاز ویژه و اولویت شرکت‌ها به مبارزه برمی‌خیزد و ما این حرکت‌ها را در شور و اشتیاقی می بینیم که پیرامون انتخابات پدید آمده است. در حالی که جسورانه و با اشتیاق فراوان محتوای (چیزی بیش از روش) کار خود را بازنگری می‌کنیم، نباید یک لحظه از درگیری خود در مبارزه‌ی توده‌ای، آن هم با تاکید شدید بر مشارکت در سازمان‌های اصلی طبقه‌ی کارگر و متحدان آن غفلت ورزیم و نباید لحظه‌ای از تصحیح تاکتیک‌های گسترده و قابل انعطاف و مدنظر داشتن اولویت اتحاد گسترده با مرکز چپ غافل شویم. ما نباید خود را در محدوده‌ی چپ محبوس کنیم، یا تنها به امر تبلیغ و ترویج پردازیم. مهم‌تر از همه این که باید از هر ابزار و وسیله‌ی ممکن برای بیان وظیفه‌ی اصلی و اساسی ما که همانا شکست قاطع جناح راست افراطی در انتخابات نوامبر ۲۰۰۸ است، استفاده کنیم. بخشی از «بازتنظیم» کارمان باید ادامه‌ی مبارزه برای یافتن راه‌های جدید رشد حزبان و جمع‌آوری بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین خوانندگان ممکن برای اخبار فعالیت‌هایمان باشد. خلاصه، نیاز نیست همه روش‌های خود را تغییر دهیم، آنچه لازم است بازتنظیم آن‌هاست.

که فقط دانش‌آموزان سفیدپوست زیر آن می‌نشستند. ماجرا به زد و خورد در مدرسه منجر شد و طی آن دانش‌آموز سفیدپوستی ضرب و جرح گردید. ۶ دانش‌آموز سیاهپوست به دادگاه جلب و به اتهام قتل و توطئه محاکمه و به ۱۰۰ سال زندان محکوم شدند. هیات ژوری شهر همگی سفیدپوست و برای محکوم کردن دانش‌آموز ۱۷ ساله اقدام به قتل و توطئه فقط ۲ روز وقت صرف کرد. این ماجرا به آتش عدالت‌خواهی اهالی سیاهپوست که اعتقاد داشتند با تبعیض نژادی مواجه بوده‌اند، دامن زد و رفته رفته به سراسر کشور گسترش یافت. جوانان سیاهپوست آمریکا جنا را به پرچمی برای رفع تبعیض نژادی و استقرار عدالت اجتماعی تبدیل کردند. جنا قبل از دسامبر ۲۰۰۶ شاید برای اکثر مردم جهان ناشناخته بود، اما بی‌عدالتی روا شده بر دانش‌آموزان ۱۵ تا ۱۷ ساله این محل را به یکی از پرخبرترین نقاط آمریکا تبدیل کرد. مترجم.

۱- عضو کنگره و نامزد ریاست جمهوری در دوره کنونی.

این یک فرآیند با ابعادی تجربی است. باید همان‌طور که پیش می‌رویم، نقطه‌نظرات خود را به بحث بگذاریم و البته در تجربه واقعی برای همه چیز راه عملی پیش‌بینی شده‌ای وجود ندارد. مبارزات پیش‌رو: مبارزه در صحنه‌ی انتخابات باید با مبارزه بر سر مسایل پیش‌روی که ملیون‌ها نفر را وارد میدان مبارزه می‌کند. این مبارزه برای بهبود حقوق مهاجران، تخلیه کامل ارتش از عراق و جلوگیری از حمله‌ی نظامی به ایران، واکنش موثر به گرمایش کره‌ی زمین، مبارزه برای مراقبت‌های بهداشتی مانند بیمه‌ی بهداشتی کودکان، بودجه برای تامین دارو و بهداشت و سلامت عمومی (اچ آر ۶۷۶^(۱))، مبارزه برای برابری نژادی و علیه نژادپرستی، مردسالاری و سایر ایدئولوژی‌ها و اقداماتی است که به تقسیم مردم و سرکوب مردم به‌ویژه آن‌هایی است که باعث بدتر شدن طبقه کارگر می‌شود. زمانی که قیمت خانه‌ها کاهش شدیدی می‌یافت و تاثیرات آن به بازارهای مالی کشیده می‌شد، بانک فدرال رزرو با ارایه تسهیلات تخفیف یافته و انمود کرد این عمل موجب ثبات بازار مالی شده و فشار بر اقتصاد را، اگرچه به قیمت از دست رفتن خانه ملیون‌ها نفر، کم می‌کند - پیش‌بینی‌هایی که آشکارا غلط از آب درآمد و بدتر شدن شرایط اقتصادی و مالی دارد به سراسر اقتصاد داخلی و جهانی گسترش می‌یابد.

در دهه اخیر ارزش حساب‌گونه‌ی سهام و خانه (که ثروت بی‌کرانی را در اختیار مصرف‌کنندگان، به‌ویژه ثروتمندان گذاشته)، سطح و بدهی دولت و مصرف‌کنندگان، هزینه‌های نجومی نظامی و آمادگی سایر دولت‌ها و پس‌اندازکنندگان در نگه‌داری میزان فراوانی از اوراق قرضه انتشار یافته توسط دولت آمریکا و شرکت‌ها، به اقتصاد ثبات بخشیده، اما هر کدام از این عوامل محدودیت‌های خود را دارد و به نوبه‌ی خود بی‌ثبات است. از این فاجعه‌بارتر این که، کاهش رشد در اقتصاد جهانی صورت می‌گیرد که مشخصه‌ی آن مازاد تولید در بازار کالا و عدم توانایی بر غلبه کامل به بحران سودآوری و انباشتی است که از اواسط دهه هفتاد آغاز شده است. در واقع کاهش میزان سود، انباشت سرمایه و رشد بود که تثولیبیرالیسم در لباس جناح راست افراطی را وا می‌داشت به عنوان درمانگر آن انجام وظیفه کند، اما رفتار عملی آن با ادعاهای ایدئولوژیکی اش همخوانی نداشت که می‌خواست بازگشت به رشد اقتصادی قوی و با ثبات و بالابردن سطح زندگی به عنوان نمایی از اقتصاد آمریکای بعد از جنگ جهانی دوم را به ارمغان بیاورد. آنچه عملاً اتفاق افتاده، جابه‌جایی عظیم ثروت از طبقه‌ی کارگر به جیب بالاترین قشر ثروتمند طبقه سرمایه‌دار، کسری ترازها (دولتی، تجاری، مصرفی و غیره) و تسهیل جابه‌جایی

سرمایه از تولیدهای دچار رکود (و بسیار رقابتی) به بخش‌های مالی است که شتاب قابل توجهی یافته و می‌یابد. بخش مالی به‌سهم خود به‌شکلی قارچ‌گونه رشد کرده و به سایت اصلی خرید سهام و انباشت سرمایه برای شرکت‌های مالی و به‌طور فزاینده‌ای شرکت‌های غیرمالی تبدیل شده و رابطه‌ای درونی طبقه‌ی سرمایه‌دار را به‌نفع سرمایه‌ی مالی تجدید ساختار داده و عامل جدیدی از عدم ثبات در اقتصاد ملی و جهانی را به‌وجود آورده است.

شرایط کار و زندگی برای طبقه‌ی کارگر، به‌طرز خشونت‌بازی مورد حمله قرار گرفته و چشم‌انداز وحشتناکی از اقتصاد ایجاد شده که در طول تاریخ کشور سابقه نداشته است. ده‌ها هزار شغل (به‌خصوص در تولید) از بین رفته و دستمزدهای پایین در بخش‌های جدید و قدیم گسترش یافته است. مراقبت‌های بهداشتی و حقوق بازنشستگی کاسته و قطع شده و شهرها به ویرانه تبدیل شده‌اند. ده‌ها میلیون نفر از کارگران به احساس عدم امنیتی دچارند که هیچ‌گاه فکرش را نمی‌کردند روزی دچار آن شوند و برای بسیاری از آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، لاتینی، بومیان، آسیایی‌تبارها و یا دیگر مهاجران، شرایط اقتصادی بسیار بدتر شده است. نژادپرستی در شهرها، در شرایط بحران اقتصادی چندین برابر می‌شود، در حالی که این اتفاق برای اتحاد مردم در مبارزه بیش از هر سلاح دیگری خطرناک است. نتیجه این رویدادها چیست؟ مبارزه اقتصادی به‌طور قطع شدت و درحدهی گسترده‌تر می‌کند و مدت‌ها در دستور کار ما خواهد بود. باز باید تکرار کنم که به‌منظور تحکیم مرحله جدیدی از مبارزه و برای حل این مشکلات عظیم اقتصادی و اجتماعی، شکست جناح راست افراطی است که الویت می‌یابد.

ما با مسایل زیادی روبه‌رو هستیم، اما من مطمئن هستم که گزارش جونل^(۱) از انتخابات و بحث‌هایی که صورت می‌گیرد، به حزب دید و شوق و اشتیاق قدم به پیش گذاشتن در این مرحله‌ی بحرانی را می‌دهد. می‌توان نمونه‌ای از کارهای او را در لینک زیر دید:

<http://www.concordmonitor.com/apps.dll/article?AID=/20080107/NEWSO1/801070355/1>

043/NEWSO1